

## پیوند ادب و سیاست

# پروین اعتصامی بنیانگذار دموکراسی معرفتی

دکتر علی اکبر امینی - استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز  
فربیا مسعودی - دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی

### پیشگفتار

در این نوشتار سخن از سراینده‌ای است که در یکی از دورانه‌های پر تلاطم تاریخ ایران زمین می‌زیسته، نبض جامعه را به خوبی به دست گرفته بوده و روح زمان و سفارش اجتماعی و مسئولیت روشنفکری را به نیکی دریافته بوده است؛ گوینده‌ای که هر چند زندگی کوتاهی داشت، اثری دراز دامن بر اندیشه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی پس از خود گذاشت. بی‌گمان او در روزگار خویش پروین آسمان ادب ایران شهر بود و با اندیشه‌های بلندی که با عواطف پر شور انسانی گره خورده بود، کهکشانی از شعر و شور و درد و درمان ساخت. با اینکه به اعتراف خاص و عام، هنر شاعری و قریحه و قادی و ذهن نقاد او، بویژه در پرده کشیدن از رخ واقعیتهای تلخ جامعه، کم مانند و حتّابی مانند است، شگفت آور است که هنوز چنان که باید و شایسته این گوینده درد آشنا باشد، نگفته‌اند و نشنیده و نخوانده‌ایم!

پروین بی‌پروا از واقعیتهای دردناک و شوربختیهای اجتماع زمان خویش می‌گفت و سروده‌هایش آینه تمام نمای جامعه ایران پس از مشروطه است، با همه نیک و بدش. گرچه در همان روزگار سخنوران نام آشنای دیگری هم داریم، چون نسیم شمال، میرزاده عشقی، بهار، ایرج میرزا، فرّخی یزدی و... که هر یک در بیدارگری و دفاع از حقوق مردان و زنان و بر سر هم در اعتلای نام ایران سهمی سترگ دارند، ولی بر سر هم به گمان ما سخنانشان جامعیت کلام و بیان پروین را ندارد. او زبانی پاک، روشن، برنده و اثرگذار و سروده‌هایش با سبکی کم تکرار شده (مناظره)، پر مایه، ژرف و دربرگیرنده لایه‌های گوناگون اجتماعی

بود. برای پژوهشگران در زمینه علوم سیاسی، هم سبک و زبان پروین حامل پیام است و هم موضوع و محتوای کلام و گفتمانش پر از آوا و ایماهای سیاسی و اجتماعی.



زقید بندگی این بندگان شوند آزاد  
اگر به شوق رهایی ز نندبال و پری  
سپهر پیر نمی دوخت جامه بیداد  
اگر ز صبر و سکوتش نبود آستری

در سروده‌های پروین اعتصامی موضوعات گوناگون سیاسی-اجتماعی مطرح می‌شود که گزینش چند مورد از میان اینهمه، دشوار است. او از دیدن گل و گیاه و سیر و پیاز گرفته تا اشک یتیم و کمان پشت پیر زنان و پیر مردان و مناظره دو قطره خون، به دریافتهای ژرف سیاسی می‌رسد و برایش از در و دیوار زندگی مفاهیم اجتماعی می‌بارد. از این روی گل چیدن از میان این گلستان، بویژه برای آنان که شگفت زده بر درگاهش ایستاده‌اند، کار ساده‌ای نیست!

با توجه به انبوه نکات و مسائلی که در سروده‌های او مطرح می‌شود، به فرآخور مجال، به دو مورد می‌پردازیم: یکی شیوه مناظره اوست و دیگری زبانش که مستقیم به دنیای سیاست گره می‌خورد.

### سبک یا قالب شعری غالب در نزد پروین:

مراد ما از سبک در اینجا شیوه شعری اوست که آن را گفتگو یا مناظره می‌خوانند. این شیوه اگر چه در ادب پارسی پیشینه‌ای دیرینه دارد و در آثار بهلوی پیش از اسلام به کار بسته شده است (بهار، ۱۳۵۳)، ولی پس از اسلام، اسدی توسی پیشگام در کاربرد آن به‌شمار می‌آید (نمینی، ۱۳۶۲، ۱۳۹)؛ شیوه‌ای که سپس کسانی چون عنصری، انوری و نظامی گنجوی به آن رو کرده‌اند. (نظامی، ۱۳۷۸) مولوی نیز برای بیان مفاهیم ژرف عرفانی از آن بهره برده و بویژه در مناظره معروف «موسی و شبان» در قالب یک گفتگو سخن را از خاک به افلاک کشانده است. ولی بی‌گمان چه از دید کمی و چه از دید کیفی، پروین اعتصامی است که مناظره را به کمال رسانده است. (یوسفی، ۱۳۶۳: ۴۱۶)

اکنون ببینیم این قالب شعری چه پیامی دارد و چگونه پیام‌رسانی می‌کند.

باندکی تسامح می‌توان گفت، مناظره یا گفتگو، نشان از گونه‌ای گفتمان دو یا چند صدایی (پلی لوگ) دارد؛ اگر نگوییم گاهی خود عین چند صدایی و تنوع آوایی است. و اما گفتمان چند آوایی از دید سیاسی چه اهمیتی دارد؟

به نوشته او کتاویو پاز که درباره پیوند سیاست و زبان و رابطه زندگی سالم و زبان سالم یا به تعبیر خودش «بهداشت کلام» (پاز، ۱۳۶۹) آثاری ارزنده دارد: «هر دیکتاتوری فردی یا حزبی به دو گونه روان گسستگی منجر می‌گردد: یکی تک‌گویی و دیگری سکوت گورستان». (پاز، ۱۳۸۱: ۱۸) یعنی پیوندی است مستقیم میان استبداد و شیوه سخن گفتن!

از اندیشمندانی که به این پیوند توجه داشت، میخائیل باختین (۱۹۷۵-۱۸۹۵) نویسنده برجسته در اتحاد جماهیر شوروی بود. به گفته او، در یک جامعه خشن، متعصب و متصلب، فقط ادبیات تک‌گویی و تک‌آوایی اجازه بروز و ظهور پیدا می‌کند. در چنین جامعه‌ای، ادبیات چند آوایی و مکالمه و گفت‌وگو مردود و منکوب می‌شود. (تودورف، ۱۳۷۷)

به تعبیر باختین، در يك جامعه استبدادزده، آثاری اجازه تولد و رشد می‌یابد که بذر تعصب و خشک‌اندیشی و يك سو نگرى و همرنگى و يکنواختى را آبیاری کند. از این روی است که باورمندان به فرهنگ چندآوایی همگی با استبداد در ستیزند.

«باختین با سخن گفتن از خنده رابله‌ای (نویسنده طنزپرداز فرانسوی قرن بیستم) و چندآوایی رمانهای داستایفسکی، تك گویی خودکامانه فرهنگ رسمی شوروی را... رد می‌کند. (زیما، ۱۳۷۷: ۲۹)

به سخن دیگر، باختین تك صدایی بودن ادبیات شوروی را که به «ر آلیسم سوسیالیستی» معروف شده است، نشانه می‌گیرد: در این گفتمان تا آنجا که به مسائل داخلی مربوط می‌شود، تنها يك صدا باید شنیده شود و آن صدای ستایش و تکریم و تمجید از استالین است. (برگر و دیگران، ۱۳۵۴، ۱۱۳)

در چنین جامعه‌ای، مجالى برای پیدایی گفتمان چند صدایی و چه بسا خود گفتمان پیش نمی‌آید. لازمه گفتمان این است که دولت، جامعه و گوینده، دست کم حقوقی برای «دیگری» بشناسند از جمله این که دیگری هم می‌تواند حرفش را بزند و بدین سان گفتمان برقرار شود. پس می‌توان گفت که برای برقراری سبک چند صدایی باید گفتگو را به رسمیت شناخت. گفتگو گونه‌ای گفت و شنود است. شاعر کسی نیست که تنها سخن می‌گوید، بلکه کسی است که به سخن نیز گوش فرامی‌دهد. (پاز، همان: ۳۲۲) این یعنی همان ارزش نهادن به حقوق دیگران و درك حضور وجود آنان. (هایدگر و دیگران، ۱۳۷۷: ۲۰۵) از این رو می‌توان گفت که پایه گفتگو بر مشارکت نهاده شده است؛ یعنی بنیاد آنرا دموکراسی زبانی تشکیل می‌دهد یا به سخن دیگر، خود شالوده دموکراسی است. پاز می‌گوید: «دموکراسی یعنی گفتگو» و ژاک دریدا - فیلسوف الجزایری - فرانسوی معاصر - آنرا چنین توصیف می‌کند:

«حرکت از مونولوگ (تك زبانی) به سوی پلی‌لوگ (چند زبانی)، حرکت از توتالیتریسم نویسنده تك زبانه به سوی دموکراسی شخصیت‌های چند زبانی است». (براهنی، ۱۳۷۷: ۲۳۵)

ویژگی دیگر گفتگو این است که پنجره‌ای بر دیوار سرد و سیاه در ماندگی و تنهایی بشر می‌گشاید. در پرتو گفتگو، دل تنگ گوینده به فریاد می‌گردد و همه دل‌تنگی‌ها را آشکار می‌کند. گفتگو گونه‌ای درد دل کردن است؛ درد دل گفتن با خود یا با دیگری برای سبک کردن و پرده برداشتن از آنچه بر سینه سنگینی می‌کند و گلورا می‌فشارد و به سخن دیگر، رهایی از آنچه آدمی را به زجر و زنجیر کشیده است؛ دوگانگی‌ها، ناهمسانی‌ها، تبعیض‌ها، بیدادگری‌ها و زشتی‌هایی که همچون خوره به جان جامعه افتاده است و هستی‌اش را نابود می‌کند.

از دید کارل پوپر، در دموکراسی هم شیوه بیان حقیقت مهم است، هم شیوه رسیدن به حقیقت. او بر آن است که بنیاد فرهنگی دیکتاتوری بر این فرض استوار شده که دستیابی به حقیقت آسان است و رهبران سیاسی جامعه همانا کسانی هستند که به حقیقت دست یافته‌اند. اینان به تعبیر پوپر، پیروان اصل «هویدایی حقیقتند». (پوپر، ۱۳۸۰: ۲۷)

«در جامعه شرقی هم اصل هویدایی حقیقت تبلیغ و ترویج می‌شده است و هم اصل مکمل آن یعنی تك صدایی. در اندرزنامه‌های ساسانی و در دنباله آن نصایح تمدن اسلامی، يك نفر به جای همگان ایستاده و تشخیص داده و تصمیم گرفته و «حقیقت» را خلاصه کرده و در صورت يك «امر» یا يك «نهی» کار را تمام کرده است؛ آموزش‌های اخلاقی یونانی تقابل دموکراتیک اندیشه‌ها و صف‌بندی رویاروی تجربه‌ها و شناخت‌هاست که شکل نهایی خود را در يك نمایشنامه یا يك دیالگ آزاد عرضه می‌کند و این خواننده و بیننده است که تصمیم آزادانه خویش را بر اساس درك مستقیم و مستقل از مجموعه قضایا می‌گیرد و در کمال آزادی عمل می‌کند. از

عوارض همین نظام استبدادی امر و نهی «از بالا» است... که وقتی مؤلفان و حکیمان ما می خواهند به ذهنیت جامعه یونانی خود را نزدیک کنند از جوانب دموکراتیک این آموزشها صرف نظر می کنند... و فقط صورت «امر» و «نهی» های موجود در خلال نمایشنامه ها و دیالگ ها را برای خود برمی گزینند، کاری به این ندارند که این جمله یا عبارت محصول چه فضایی است و در چه بافت نمایشی یا مناظره ای به وجود آمده است... هرگز سقراط و افلاطون به خود جرأت این گونه امر و نهی های «از بالا را» نمی دهند و وقتی به اصل مراجعه شود، دانسته می شود که هر کدام از این عبارات فشرده امر و نهی وار، حاصل چندین و چند صفحه بحث و جدال آزادانه دوسوی گفتگو است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶، ۱۹۲)

مناظره های پروین از سه بخش تشکیل می شود:

۱- نهاد ۲- بر نهاد ۳- هم نهاد. به سخن دیگر، هر مناظره گونه ای دیالکتیک است.

«در بخش اول یکی از دو طرف مناظره از خود سخن می گوید، لاف می زند، شکایت می کند، دیگری را ملامت می کند...»

در بخش دوم طرف مقابل به طرح جواب و رد آن معنی و بیان راه حل و یا دفاع از خود می پردازد. قسمت سوم یا آخرین بخش استنتاج خود شاعر است که به تناسب مقام شامل نکات اخلاقی و اجتماعی و گاه اندیشه های حکمت آمیز است.» (یوسفی، همان، ۴۱۶)

برای نمونه، در مناظره «محتسب و مست» که با این مصرع آغاز می شود: «محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت»، پس از آنکه هر طرف عیبهای دیگری را آشکار می سازد و البته آغاز گر، همیشه محتسب است، در خلال آن بر پاره ای از مشکلات سیاسی و اجتماعی روز انگشت گذاشته می شود، از جمله پر مدعایی قدرتمندان، بی خبری حاکمان، رشوه خواری، فقر و جهل که در واقع همه جا محتسب نماد این نابسامانیهاست و در پایان چنین نتیجه گرفته می شود:

گفت باید حد زند هشیار مردم، مست را / گفت هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست

(دیوان: ۲۴۱)

چه در مناظره و چه در گفتگو، برخورد نظرهای ناهمسان و ناهمساز درونمایه اصلی بحث را تشکیل می دهد، ولی در بیشتر موارد به جایی ختم می شود؛ یعنی بحث برای همیشه باز نمی ماند و سراننده خود در يك جا نقطه پایانی بر آن می گذارد که بر آیند یا همان سنتز گفتگو است. هابرماس، این گونه مناظره را تأیید می کند و می نویسد:

«هدف گفتگو [رسیدن به] اجماع است.» (هولاب، ۱۳۷۵: ۱۰۲)

برخی از نویسندگان بر پاره ای مناظرات خرده گرفته اند که در آنها معیارهای مکالمه رعایت نمی شود. به گفته اینان «بنیاد مکالمه واقعی، دموکراسی و داشتن هویت فردی است» (بشر دوست، ۱۳۷۹، ۲۲۹) و از آن رو که دو طرف از قدرتی برابر برخوردار نیستند، در نتیجه دموکراسی رعایت نمی شود. این ایراد اگر بر پاره ای مناظره ها و پرسشها و پاسخها وارد باشد، بر مناظره های پروین وارد نیست چون او قواعد بازی را به درستی رعایت و مناظره را بر موازین دموکراسی استوار کرده است: با وجود پایگاه و جایگاه متفاوت دو طرف، از لحظه ای که مکالمه آغاز می شود، آزادی بیان برای هر دو فراهم می گردد و هر يك به يك اندازه فرصت گفتن دارند. در پایان هم این شخص یا طرف زورمند نیست که نتیجه گیری می کند یا مناظره را می بندد، بلکه شخص

دیگری همچون يك داور بیطرف این کار را انجام می دهد، یعنی خود شاعر! و از آنجا که به حکم تجربه، این دولتمندان و دولتمردان و اصحاب زر و زور و تزویرند که پای تعدی به حریم اجتماع می گذارند و ستم پیشه می کنند و حقوق مستمندان و ضعیفان را پایمال می کنند، در مناظره‌ها بیشتر اینان بازنده‌اند و ستم کشیدگان پیروز!

در دیوان پروین نزدیک به صد مورد مناظره داریم که در هر يك از آنها یکی از دردهای سیاسی یا اجتماعی مطرح می شود، از فسادهای برخاسته از قدرت مطلقه و اقتدار گرایی گرفته تا استثمار و زهدفروشی و ریاکاری و آزره. بخشی از نابسامانیها، پیامد مدرنیسم رضاشاهی و برخورد سنت و مدرنیته است. هر يك از این دو طرف نمایندگانی دارد و در هر سو خوبیها و بدیهایی نهفته است. برای نمونه، همین قالب شعری او یعنی مناظره که تا اندازه زیادی یکی از تجلیات توسعه سیاسی است، میراث مدرنیته است و در همان حال روح مادّی حاکم بر جامعه که خاستگاه بسیاری از تباهی‌هاست نیز ریشه در همان پدیده دارد. از سوی دیگر خرافه پرستی، زهدفروشی و ریاکاری نشانهای يك جامعه سنت گرایی توسعه گریز است که آنهم در سروده‌های پروین جای خاص خود را دارد و حتّاً «سلطانیسم شرقی» که همتا و هم معنای «کائودی لیزمو» عربی-اسپانیایی است (پاز، ۱۳۸۱: ۲۲)، بعنوان یکی از ساختارهای فسادآور به نقد کشیده می شود. در واقع این ساختار سلطانی است که مشکل زاست، نه شخص. به نظر می رسد که پروین با شخص رضاشاه کمتر مشکل داشته است تا با ساختار پادشاهی. گویی او نمی خواهد خطای بسیاری از اندیشمندان سیاسی را در شرق و غرب تکرار کند که به دنبال حاکم حکیم و عادل علیم گشته اند بی اینکه به ساختارها بپردازند و اگر این فرض نادرست باشد، در آن صورت پروین را باید با پوپر هم آوا دانست که مشکل فلسفه سیاسی را از افلاطون تا روزگار ما در همین نکته می داند. (پوپر، ۱۳۷۷)

این داوری را می توان در قطعه «اشک یتیم» به روشنی دید که در آن گفتگویی چندجانبه صورت می پذیرد:

روزی گذشت پادشهی از کتر گهی فریاد شوق بر سر هر کوی و بام خاست

(روحیه کائودی لیزمو را به خوبی می توان از مصراع دوم دریافت)

پرسید زان میانه یکی کودک یتیم	کین تابناک چیست که بر تاج پادشاست
آن يك جواب داد چه دانیم ما که چیست	پیداست آنقدر که متاعی گرانبهاست
نزدیک رفت پیرزنی کوژ پشت و گفت	این اشک دیده من و خون دل شماست
مارا به رخت و چوب شبانی فریفته است	این گرگ سالهاست که با گله آشناست
آن پار سا که ده خرد و ملک، رهن است	وان پادشا که مال رعیت خورد گداست
بر قطره سرشک یتیمان نظاره کن	تابنگری که روشنی گوهر از کجاست

(دیوان، ۱۳۵۳: ۷۹)

در بسیاری از قطعه‌های پروین فخر فروشیهای بیجا و نازشهای بی پایه که به شکافهای طبقاتی دامن می زند، مورد نقد قرار می گیرد. او ضمن اینکه این تفاخرها و تماجدها را الهو و بیهوده می داند، ثروتهای بادآورده و فتوالیسم ستم پیشه را (رضا شاه خود در رأس همه بزرگ مالکان بود) سخت مورد چون و چرا قرار می دهد و به آنان در هر دور و زمانه ای يك شبهه ده صد ساله می روند و کلیدهای گنج قارون را به دست می گیرند می تازد. همین ثروتهای بادآورده که در سایه زد و بند و فساد به دست آمده، اغلب مایه فسادهای دیگری می شود. پروین در مناظره اشک و گوهر، گوشه ای از این مسائل را یادآور می شود:



آن نشنیدید که يك قطره اشك صبحدم از چشم یتیمی چکید؟

.....

عاقبت افتاد به دامان خاك	سرخ نگینی به سر راه دید
گفت که ای، پیشه و نام تو چیست	گفت مرا با تو چه گفت و شنید
من گهر ناب و تویك قطره آب	من زازل پاك تو پست و پلید
دوست نگردند فقیر و غنی	یار نباشند شقی و سعید
اشك بخندید که رخ بر متاب	بی سبب از خلق نباید رمید
داد به هر يك، هنر و پرتوی	آنکه درو گوهر و اشك آفرید
من گهر روشن کنج دلم	فارغم از صحبت قفل و کلید

.....

نکنه در اینجاست که ما را فروخت گوهری دهر و شمارا خرید

(همان: ۲۳۳)

چنان که می بینیم، گوهر خودخواه که گردن استکبار و نخوت برافراشته است، بر طبل غیریت می زند و خود را تافته ای جدا بافته می داند، مانند همه کسانی که گمان می کنند که چون به قدرت و ثروت برتر از دیگرانند پس از هر جهت حتا از حیث منش و شخصیت نیز بر آنان برتری دارند. چنین پنداری را که استعمارگران در مستعمرات داشتند در آثار کسانی چون فرانتس فانون و ادوارد سعید بازتاب یافته است. به گفته فانون: «استعمار عبارت است از شدت عمل سیاسی، نظامی، فرهنگی و روانی و تنها شدت عملی متقابل که با همان اوضاع و احوال سروکار داشته باشد، می تواند استعمار را ریشه کن کند». (کات، ۱۳۵۷: ۱۳۶)

دومین موضوع مهمی که در شعر پروین اعتصامی باید مورد توجه قرار گیرد، زبان اوست. محمد قزوینی که از نوادر دوران و یکی از روشنفکران برجسته روزگار پروین بود، در ۱۳۱۴ شمسی در نامه ای خطاب به پدر پروین نوشت:

«چیزی که مخصوصاً بیشتر مایه تعجب و استغراب است نه چندان جنبه معنوی این اشعار است، یعنی ابتکار مضامین بدیع و ابداع معانی غریب و اظهار رأی در مسائل فلسفی و اخلاقی و اجتماعی... موضوع تعجب جنبه لفظی و فنی اشعار خانم پروین اعتصامی است که عبارت باشد از نهایت حسن انتخاب الفاظ و کلمات و جمل و تعبیرات و اصطلاحات...» (یوسفی، همان: ۴۱۴)

یکی از جدی ترین و ژرف ترین مباحث در علوم سیاسی، رابطه زبان با عقلانیت و دموکراسی و توسعه سیاسی است.

از چند بعد می توان به این موضوع پرداخت:

نخست اینکه حکومت های خودکامه یکی از ابعادی را که دستکاری می کنند، زبان است. این در واقع يك تکنیک اسطوره ای است که دولتهای مدرن به کار می بندند. «هدف این است که زبان به گونه ای به کار بسته شود که مانع تفاهم و ارتباط شود یا دستکم ارتباط را محدود کند... با دستکاری زبان می توان آن را برای برانگیختن احساس تنفر و انزجار و تحقیر و بدگمانی به کار گرفت. با بکارگیری دقیق و مداوم زبان دستکاری شده کم کم بحث بیطرفانه و فارغ از حب و بغض امکان پذیر نخواهد بود». (موقن، ۱۳۸۶: ۳۲۵)

جرج اربول در مقاله مشهورش با عنوان «سیاست و زبان» از نابسامانیهای کلامی و زبانی سخن به میان آورده و

نشان داده است که دولتمردان چگونه واژگان را به مسلخ می کشانند و آنها را از معنا تهی می کنند یا دچار تغییر معنایی می سازند تا مردمان سرگردان شوند، سرچشمه های زلال زبان گل آلود شود و آنان از آب گل آلود ماهی بگیرند. او بویژه رژیم شوروی را از این بابت سخت مورد نقد قرار می داد. (Furedi, ۲۰۰۵: ۲۹) همین نویسنده در کتاب معروفش به نام «۱۹۸۴» از پدیده ای به نام «دو گانه باوری» یاد کرده است. منظور وی این است که انسان دروغ بگوید و در همان حال صمیمانه و صادقانه به آن باور داشته باشد و آنرا است بیندارد! در جامعه ارولی مصداق تحریف کلام را در نام چهار وزار تخانه می توان دید: وزارت صلح که کارش جنگ افروزی است! وزارت حقیقت که وظیفه اش وارونه کردن حقیقت و پخش جعل و دروغ است! وزارت عشق که سرو کارش با شکنجه است! وزارت رفاه یا فراوانی که قحطی و جیره بندی می پراکند. (پست من، ۱۳۷۳: ۲۹)

ارول در همان کتاب، «از سخن گفتن تازه» و «به زبان جدید» بحث به میان آورده است. به گفته وی در این دنیای دو زبانه: «هدف غیر ممکن ساختن تمامی شیوه های دیگر تفکر است». (دارندورف، ۱۳۷۰: ۲۶)

آلوس هاکسلی (۱۹۶۳-۱۸۹۴) از دیگر اندیشمندانی است که از رابطه زور و زبان سخن گفته است: «در قرون وسطی و در دوران خود ما، چهره های سهمناک زندگی معلول رابطه نادرست بین سمبل ها و کلمات است. تمام حکومت های خودکامه و توتالیتار بر مبنای همین رابطه غلط استوارند». (هاکسلی، ۱۳۶۳: ۲۳۴) کمونیستهای روسی خیلی زود به جان واژگان افتادند! اسمها را تغییر دادند، برای خود واژگان و القاب و عناوین تازه تراشیدند، نام تک واژه ای کشور - روسیه - را به چهار واژه رساندند: «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی»؛ چهار واژه به گفته کاستار یادیس، چهار دروغ. (کوندا، ۱۳۶۷: ۲۵۸)

خود کامگان و جباران تاریخ با دستکاری واژگان، هم آنها را خالی از محتوای می کنند و هم نظام ارزش گذاری و ارزشها را جابه جایی می کنند.

فردوسی در داستان ضحاک ستمکار و خودکامه این نکته را به زیبایی بیان می کند:

نهان گشت آیین فرزندگان      پراکنده شد نام دیوانگان  
هنر خوار شد جادویی ارجمند      نهان راستی، آشکارا گزند

کمونیستها، جنبشهای مارکسیستی در هند و چین و بسیاری جاهای دیگر را «جنبشهای رهایی بخش» نامیدند! حال آنکه دست بالا این بود که از چاله در آمده و به چاه افتاده بودند.

پروین اعتصامی گویی حال و روز کشورهای افتاده به دام کمونیسم را در نظر داشته است آنگاه که در قطعه ای می گوید (در دیوانش ندیدم ولی از استادی شنیدم که متعلق به پروین است):

شنیدم گوسفندی را شبانی      رهانید از دهان و دست گرگی  
شبانگه کار دبر حلقش بمالید      روان گوسفند از وی بنالید  
که از چنگال گرگم در بودی      ولیکن عاقبت گرگم تو بودی

فایشیسم نیز چنان که ارنست کاسیرر فیلسوف معاصر می گوید، واژگان تازه ای ابداع کرد. (کاسیرر، ۱۳۶۷:

۱۰۱)

بنابر این یکی از ویژگیهای حکومتهای خودکامه و جبار آشفته ساختن زبان است؛ کاری که استاد شفیع کدکنی پیامد آنرا «شناور» شدن زبان دانسته است: اینکه برای واژه ها استقلال و حریم و حرمت خاصی قائل نشویم و آنها را به دلخواه و برای هر مصداق و مدلول و مسمایی به کار ببریم! این یکی از نشانه های استبدادزدگی

است؛ حال آنکه «در جامعه بر خوردار از تربیت دموکراسی، کلمات را به راحتی نمی توان شناور کرد. کلمات مانند انسانها حیثیت خاص خود را دارند و کل جامعه است که می تواند در باب سر نوشت مفهومی کلمات تصمیم بگیرد... همانطور که در جامعه استبدادی می توان به حقوق افراد تجاوز کرد، به حدود کلمات هم می توان تجاوز کرد و همانطور که در جامعه بر خوردار از آزادی و قانون به حقوق افراد نمی توان تجاوز کرد، به حدود کلمات هم نمی توان تجاوز کرد». (شفیعی کدکنی، همان، ص ۲۵۱)

«در کلام پروین، واژگان روشن و بی ابهام و بی پیچش به کار می روند، هر واژه در معنای درست خویش و در جای مناسب خود به کار برده می شود. کمتر اثری از شناوری زبان به چشم می خورد. از صور خیال (تشبیه و کنایه و استعاره و مجاز) و سایر آرایه های ادبی، در حد معقول و آن هم با رعایت ضوابط، استفاده می شود. حال آنکه داریم بسیاری از گویندگان مسلمان را که به گفته الطاف حسین هالی (۱۹۱۴-۱۸۳۷) با فاصله گرفتن از ذات و طبیعت و حقیقت واژگان از طریق به کار بردن استعاره های پیچیده و اغراق های مکرر و غیر طبیعی، موجب بدفهمی هایی شدند». (مجید و دیگران، ۱۳۸۰: ۸)

یکی از آثار مثبت مشروطه این بود که زبان را بر پایه درست و سالمی گذاشت. با معیار زبان، می توان به میزان خردگرایی یا خردگری نیز پی برد. «هر گاه روح جامعه ایرانی روی در سلامت و میل به نظامی خردگرایی داشته است، از میل به استعاره ها و مجازهای افراطی و تجرید اندر تجرید کاسته و زبان در جهت اعتدال و همنشینی طبیعی خانواده های کلمات، حرکت کرده است. فردوسی و بیهقی و خیام در عصر خود مظاهر این خردگرایی اند و... آخرین مرحله ای که خرد ایرانی روی در سلامت می آورد، داستان مشروطیت است که شعرش (شعر بهار و ایرج و پروین و دهخدا) گریزان از هر نوع استعاره تجریدی و غریب است». (شفیعی کدکنی، همان: ۴۱۳)

در اینجا با يك تناقض روبه رو می شویم و آن این است که اگر در هم ریختگی واژه ها نشان جامعه استبداد زده است، پس چگونه شعر پروین که در روزگار رضا شاه سروده شده است، از در هم ریختگی و شناوری یا ناپاکی در امان مانده است؟ آیا این يك استثنا بر قاعده است؟ یا اینکه باید سخن احسان نراقی را بپذیریم که دیکتاتوری رضاشاه را حزب توده خیلی بزرگتر از آنچه بوده نشان داده است؟ (نراقی، ۱۳۸۰: ۴۶) یا اینکه بوی خوش نسیم مشروطیت هنوز در گلشن ادبیات ایران پراکنده بوده است؟ به هر رو، آنچه جای انکار ندارد این است که شعر پروین چون آب زلال است که تا اعماقش را به آسانی می توان دید. برای نمونه:

#### مناظره

شنیده اید میان دو قطره خون چه گذشت	گه مناظره يك روز بر سر گزری
یکی بگفت به آن دیگری تو خون که ای	من اوفتاده ام اینجا دست تا چوری
بگفت من بچکیدم ز پای خار کنی	ز رنج خار که رفتش به پا چو نیشتری
جواب داد يك چشمه ایم هر دو چه غم	چکیده ایم اگر هر يك از تن دگری

.....

بخنده گفت میان من و تو فرق بسی است	تویی زدست شهی، من ز پای کار گری
برای هم رهی و اتحاد با چو منی	خوش است اشک یتیمی و خون رنجبری
تو از فراغ دل و عشرت آمدی به وجود	من از خمیدن پستی و زحمت کمری



.....

ز قید بندگی این بستگان شوند آزاد اگر به شوق رهایی ز نند بال و پری

(دیوان: ۲۴۴)

می بینیم که شعر چنان روان است که به مرز نثر و آنهم نثری رسا و گویا و روشن می رسد؛ درونمایه اش نیز سرشار از مفاهیم ژرف عاطفی، انسانی و سیاسی است. ممکن است گاهی اندرزها و سفارشهای سیاسی او را نپسندیم، از جمله در همین مناظره که تنور غیریت را می تاباند و یادآور گفته‌ها و نوشته‌های نسل چپ پس از خود است و خواننده میان اندیشه او و کسانی چون آل احمد، شاملو، دولت آبادی و بویژه صمد بهرنگی، همانندیهایی می بیند. برای نمونه، مناظره دو قطره خون را با آنچه در گفتار صمد بهرنگی آمده، بسنجید:

«حرف آخرم اینکه هیچ بچه عزیز در دانه و خودپسندی حق ندارد قصه من و الدوز را بخواند بخصوص بچه‌های ثروتمندی که وقتی در ماشین سواریشان می نشینند و پز می دهند و خودشان را یک سر و گردن از بچه‌های ولگرد و فقیر کنار خیابونها بالاتر می بینند و به بچه‌های کارگر هم محل نمی گذارند». (مسکوب، ۱۳۷۱: ۱۶۶)

در مقدمه «الدوز و کلاغها» نیز همین سخن را تکرار می کند:

«این بچه‌ها حق ندارد قصه را بخوانند: ۱- بچه‌هایی که همراه نوکر به مدرسه می آیند ۲- بچه‌هایی که با ماشین سواری گران قیمت به مدرسه می آیند». (همان: ۱۶۷)

این بینش تا اندازه زیادی هماهنگی دارد با آن جهان بینی و ایدئولوژی که «جنگ طبقاتی» را گریز ناپذیر می دانست و شعار جامعه بی طبقه اش به عیوق می رسید و می خواست جهان به تلی از آتش و خاکستر تبدیل شود و آنگاه بر روی آن جامعه آرمانی را برپا کند!

بی گمان پروین چنین بینش و منشی نداشته است. دست بالا، شاید بتوان او را به گواهی پاره‌ای از سروده‌هایش، شاعری «نخبه‌گرا» دانست که همچون آن شاعر خشت مال نیشابوری- یغما- به این حقیقت تلخ رسیده بوده است که:

مبر امید به آسایش گدای حزین که خواجه خواجه بود تا ابد، غلام غلام

### فهرست منابع

۱. نمینی، حسین (۱۳۶۲)، جاودانه پروین اعتصامی، تهران، فرزانه
۲. بهار، محمد تقی (۱۳۵۳)، دیباچه دیوان پروین اعتصامی، تهران، ابوالفتح اعتصامی
۳. یوسفی، غلامحسین (۱۳۶۳)، چشمه روشن، تهران، علمی
۴. پاز، اوکناویو (۱۳۶۹)، یک سیاره و چهار پنج دنیا، ترجمه غلامعلی سیار، تهران، گفتار
۵. (۱۳۸۱) تک خوانی دو صدایی، ترجمه کاوه میرعباسی، تهران، نی
۶. تودورف، تزوتان (۱۳۷۷)، منطق گفتگویی میخائیل باختین، ترجمه داریوش کریمی، تهران، مرکز
۷. زیما، پیرو (۱۳۷۷)، روش‌های تجربی و دیالکتیکی در جامعه‌شناسی ادبیات، درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات، ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران، نقش جهان
۸. برگر، جان و دیگران (۱۳۵۴)، هنر و جامعه، ترجمه ح کلاهی، تهران، شبگیر
۹. هایدگر، مارتین و دیگران (۱۳۷۷)، هرمنوتیک مدرن، ترجمه بابک احمدی، تهران، مرکز

۱۰. براهنی، رضا (۱۳۷۳)، رویای بیدار، تهران، قطره
۱۱. پویر، کارل (۱۳۸۰)، سرچشمه دانایی و نادانی، ترجمه عباس باقری، تهران، کافی
۱۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۷) جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، خوارزمی
۱۳. شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۶)، زمینه اجتماعی شعر فارسی، تهران، اختران
۱۴. اعتصامی، پروین (۱۳۵۳)، دیوان، تهران، ابوالفتح اعتصامی
۱۵. هولاب، رابرت (۱۳۷۵)، یورگن هابرماس، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نی
۱۶. بشردوست، مجتبی (۱۳۷۹)، در جستجوی نیشابور...، تهران، ثالث
۱۷. موقن، یدالله (۱۳۸۶)، اسطوره، ایدئولوژی و روشنفکری، تهران، هرمس
18. Furedi, Frank, Politics of Fear, British Library, 2005: 29

۱۹. کات، دیوید (۱۳۵۷)، فانون، ترجمه ابراهیم دانایی، تهران، خوارزمی
۲۰. پست‌من، نیل (۱۳۷۳)، زندگی در عیش مردن در خوشی، ترجمه صادق طباطبایی، تهران، سروش
۲۱. دارندورف، رالف (۱۳۷۰)، ژرف‌نگری در انقلاب اروپا، هوشنگ لاهوتی، تهران، اطلاعات
۲۲. هاگسلی، آلدوس (۱۳۶۳)، وضع بشر، ترجمه اکبر تبریزی، تهران، مروارید
۲۳. کوندرا، میلان (۱۳۶۷)، هنر رمان، ترجمه هرمز همایونیور، تهران، گفتار
۲۴. کاسیرر، ارنست (۱۳۶۷)، زبان اسطوره، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نقره
۲۵. مجید، جاوید و دیگران (۱۳۸۰)، اسلام و مدرنیته، ترجمه سودابه کریمی، تهران، وزارت امور خارجه
۲۶. نراقی، احسان (۱۳۸۰)، در خشت خام، تهران، جامعه ایرانیان
۲۷. مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۱)، چند گفتار در فرهنگ ایران، تهران، زنده رود

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی